أعوذ باللَه من الشيطان ارجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 ایام ماه مبارك شعبان است و ماه مبارك رمضان را هم در پیش داریم. راجع به خصوصیت ماه شعبان كمتر مطالب مطرح شده، در حالی كه ماه بسیار بسیار عظیمی است و راجع به فضیلت ماه مبارك شعبان، خیلی در روایات تأكید شده است. روایات زیادی داریم كه ائمه در ابتدای ماه شعبان، خصوصیت این ماه را برای اصحاب خودشان متذكر می‌شدند و به خصوص روی روزه ماه شعبان كه مقدّمه برای استعداد و آمادگی تلقّی فیوضات و انوار الهی است، و خیلی این مسئله قابل توجه است. در هر جا كه شما مشاهده می‌كنید كه دعوت شده است برای یك همچنین عنایات و فیوضاتی، در آن‌جا شما [سفارش به‌] روزه را مشاهده می‌كنید:

 روزه بگیرد و بعد این كار را بكند.

 فلان روز روزه باشد.

 برای برآورده شدن حاجات سه روز را روزه بگیرد و بعد چه كند.

 لیلة الرغائب، روز قبلش را روزه بگیرد.

 در تمام این موارد ما مشاهده می‌كنیم كه روزه در این‌جا نقش مهمی دارد برای تلقّی این مسائل، برای تلقی این عنایات و تلقّی این فیوضات.

 همین قضیه در مورد ماه شعبان است كه راجع به ماه شعبان داریم كه رسول خدا فرمودند رجب شهراللَه است و شعبان شهری. رجب ماه خداست و اختصاص به خدا دارد و ماه شعبان مربوط به من است و ماه‌

 رمضان هم مربوط به امت است.

 این خیلی مسئله است، مسئله قابل توجهی است كه چطور این ماه‌ها به این كیفیت ترتیب داده شده. آن حقیقت توحیدیه چطور در ماه رجب باید نزول پیدا كند و در آن نفس رسول خدا در ماه شعبان استقرار پیدا كند و از نفس رسول خدا در ماه رمضان به امّت منتقل بشود. این سلسله‌ای كه در این سه ماه ملاحظه شده است خیلی قابل توجه است و در آن اسرار و رموزی است.

 در ماه شعبان است كه فیوضات الهی جنبه كثرتی پیدا می‌كند البته برای آن كسانی كه استعداد دارند و قابلیت ادراك این مطلب را دارند به مرتبه ظهور و بروز خارجی می‌رسد، كأنّ جنبه بقا را در ماه شعبان، سالك ملاحظه می‌كند و آن حقائقی را كه در ماه رجب تلقی كرده در ماه شعبان یك‌یك از روی آن پرده‌برداری می‌شود و تا این‌كه می‌رسد به ماه رمضان كه در ماه رمضان آن جنبه عبودیت برای او به عنوان وارد شدن در رحمت واسعه پروردگار آن تجلی‌اش به آن كیفیت خواهد بود.

 علی كلّ حال ماه بسیار مهمی است و من همین عصر بود با خودم فكر می‌كردم كه راجع به خصوصیات این ماه آن مطالب را پی‌گیری كنم، بعد به یادم آمد كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان در بعضی از این سال‌ها، در ماه مبارك شعبان، آن مناجات شعبانیه را برای دوستان ترجمه می‌كردند.

 و البته خب همه فقراتش نه، بعضی از فقراتش. و خود ایشان هم عادت داشتند كه به دستور استادشان مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه، در قنوت به خصوص، به فقرات مناجات شعبانیه مداومت داشته باشند. و بنده خودم زیاد می‌دیدم كه مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه در قنوت این فقرات مناجات شعبانیه را قرائت می‌كردند و همین‌طور دستور می‌دادند و مرحوم آقا هم همین‌طور.

 البته بعضی از دوستان پیشنهاد كرده بودند كه آن ادعیه قنوت را كه معمولا بزرگان نسبت به آن ممارست داشتند، آن ادعیه را ما جمع‌آوری كنیم و پس از یك ترجمه مختصری در معرض و در اختیار رفقا قرار بدهیم كه بنده با توجه به مسائل و شواغلی كه داشته‌ام، متأسفانه هنوز توفیق این كار را به دست نیاورده‌ام، ولی امیدوار هستم كه بتوانم این را هم در ضمن برنامه‌هایمان قرار بدهیم.

 دعاهایی كه بزرگان می‌خواندند و از ائمه علیهم السلام رسیده، دعاهای بسیار بسیار پرمعنایی است و خوب است انسان در قنوت هر نمازی به مناسبت یك دعا بخواند. خیلی هم نیست، انسان می‌تواند این‌ها را حفظ كند و آن‌ها را بخواند.

 از جمله دعاهایی كه بنده مشاهده می‌كردم بزرگان خیلی بر آن تكیه داشتند، همین فقرات مناجات شعبانیه است كه خوب است رفقا این را حفظ كنند و در قنوت خودشان این مناجات را بخوانند. حالا نه همه‌اش را، همین فقراتی كه خدمت رفقا قرائت می‌شود.

 به نظر رسید كه پیش از پرداختن به مطالبی كه مربوط به ماه شعبان و رمضان هست، این فقرات را یك ترجمه گذرایی داشته باشیم و بعد به سایر مطالب تا آن حدودی كه وقت و مجال اجازه می‌دهد به سایر مسائل بپردازیم.

 در مناجات شعبانیه كه خیلی مناجات عجیبی است و قبلا هم بنده عرض كرده‌ام كه هر شب بنده خودم مشاهده می‌كردم كه بزرگان این مناجات را می‌خواندند و یا این‌كه گوش می‌دادند، یعنی یكی از اشخاص می‌خواند و آن‌ها به آن مناجات توجه می‌كردند.

 یك مطلبی را كه در این‌جا لازم است خدمت رفقا عرض كنم كه بنده دیده‌ام در بعضی از موارد وقتی كه در جلسه‌ای یك شخصی دعایی می‌خواند، سایر افراد حالا به مناسبت‌های مختلف، به خصوص در روز عرفه كه دعای عرفه خوانده می‌شود سایر افراد همین كتاب دعا یا مفاتیح یا خودِ دعای عرفه را دست می‌گیرند و نگاه می‌كنند و می‌خوانند.

 این قِسم گرچه خب بالاخره خود شخص هم می‌خواند و ثواب دارد و علی كلّ حال خودش هم بهره‌مند است. اما آن تأثیری كه در شنیدن دعا هست، آن تأثیر را این قسم دعا خواندن ندارد. وقتی شخصی دعا می‌خواند بهتر است سایر افراد به آن معنا و حقیقت دعا در دلِ خود توجه كنند، نه این‌كه حالا فرض كنید كه به زبان بیاورند و یا این‌كه حتّی بالاتر از این بخواهند به كاغذ هم نگاه كنند. آن حالت و آن معنویت و آن تأثیری كه به واسطه شنیدن دعا برای انسان پیدا می‌شود، در نگاه كردن به دعا كم می‌شود. بنابراین در جلسات هر شخص كه دعا می‌خواند بقیه فقط توجه كنند و گوش بدهند، سرشان را پایین بیندازند تا این‌كه این تأثیر بیشتر باشد.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه نسبت به مناجات شعبانیه خیلی تأكید داشتند و خودشان هم هر شب یا هر روز این مناجات شعبانیه را می‌خواندند و تأكید می‌كردند به دوستان كه از این مناجات غفلت نورزند. واقعا مضامین عجیبی دارد. در این مناجات تمام خصوصیات وجودی انسان لحاظ شده است. تمام آن آثار وجودی و تصرفات انسان و كارهای انسان و افكار انسان و تخیلات انسان و توهمات انسان و آن‌چه را كه انسان با آن سر و كار دارد و در ارتباطش با پروردگار و با كارهای خودش و با اعمال خودش، هرچه كه هست تمام این‌ها را امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان یك آینه تمام‌نمای بشریت در معرض ظهور درآورده‌اند.

 یك وقت تصور نشود كه حضرت این مطالبی را كه می‌گویند چنانچه كه خیلی‌ها این اشتباه را می‌كنند خودشان از این مطالب مبرّا هستند و جدا هستند و خودشان به این مطالب توجه ندارند و بلكه صرفا برای آموزش این دعا به افراد است كه امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را می‌خوانند و كأنّ خودشان بر كنار هستند از آن‌چه را كه خودشان دارند با خدا مناجات می‌كنند. این‌ها همه غلط است، امام علیه السلام در مقام عبودیت، یكی از افراد است و تفاوت نمی‌كند، هیچ تفاوتی ندارد. امام علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار، خودش را امام نمی‌بیند! این امام مال ماست. وقتی او دارد با خدا حرف می‌زند كه دیگر در آن‌جا نمی‌گوید خدایا من امامم!

 معنا ندارد!

 خدایا من پیغمبرم! من پیغمبرم دارم با تو حرف می‌زنم! حواست را جمع كن! ملائكه‌ات را به صف كن! خوب! قشنگ! مؤدب بایستند، حرف‌های ما را بشنوند!

 یا فرض كن امیرالمؤمنین، سیدالشهداء در روز عرفه، امام سجاد، همه، این‌ها وقتی با خدا دارند مناجات می‌كنند ... بالاخره مناجات می‌كنند یا نمی‌كنند؟ این كه نمی‌شود بگوییم كه مناجات نمی‌كنند، نمی‌شود كه بگوییم حرف نمی‌زنند، نمی‌شود كه بگوییم خدا را مورد خطاب قرار نمی‌دهند.

 حالا كه خدا را مورد خطاب قرار می‌دهند چه می‌گویند؟ چطوری با خدا صحبت می‌كنند؟ آیا خودشان را امام می‌بینند و بعد با خدا مناجات می‌كنند؟ خدایا حواست باشد كه دارد با تو حرف می‌زند؟! خلاصه طرفت را باید بشناسی! طرفت خلاصه امام صادق است! با این علوم، با این تشكیلات، با این مسائل، با این ...

 خدا می‌گوید این‌ها را از كجا آورده‌ای؟ به رخ من داری می‌كشی؟ كه این‌ها را به تو داده؟

 امام صادق برای ما امام است، اما در مقابل خدا هم امام است؟ پیغمبر با آن عظمت برای ما پیغمبر است، و باید از او اطاعت كنیم و واجب است كه پای خود را جای پای او بگذاریم، اما برای خدا هم پیغمبر پیغمبر است؟! برای خدا چیست؟ پیغمبر از ما نسبت به خدا در عبودیت پایین‌تر است! ما چقدر خودمان را نسبت به خدا عبد می‌دانیم؟ چقدر ما خودمان را نسبت به خدا ذلیل می‌دانیم؟ چقدر ما در برابر خدا احساس كوچكی می‌كنیم؟ رسول خدا از احساسی كه ما داریم در ارتباط با پروردگار ... این كه عرض می‌كنم شوخی نمی‌كنم ها! اگر نباشد، رسول خدا نیست، اگر نباشد علی مرتضی نیست، اگر نباشد سیدالشهداء نیست، اگر نباشد، نیست!

 آن مقداری كه ما خود را خوار می‌بینیم، پست می‌بینیم، نسبت به مقام كبریائیت حق، خود را ذلیل می‌بینیم، پایین می‌بینیم، ناچیز می‌بینیم، هیچ می‌بینیم، پوچ می‌بینیم، بدون هیچ اثر می‌بینیم، شما این را ضرب‌در بی‌نهایت بكنید و به حساب پیغمبر بگذارید.

 این را ضرب در بی‌نهایت بكنید به حساب امام سجاد بگذارید، ضرب در بی‌نهایت كنید، چون مقام معرفت آن‌ها در آن حدی قرار گرفته است كه همه وجود را دربست در اختیار خدا قرار داده‌اند و هیچ‌چیزی با خود باقی نگذاشته‌اند.

 ما نه، ما همه برای خودمان باقی داریم، اگر باقی نمی‌گذاشتیم كه این بساط را راه نمی‌انداختیم! این اوضاع را راه نمی‌انداختیم! این دنیا را به هم نمی‌ریختیم، این بساط را درست نمی‌كردیم. پس معلوم است برای خودمان باقی می‌گذاریم، حساب و كتاب برای خودمان داریم.

 آن‌ها نه! آن‌ها در یك همچنین وضعی نبودند. امیرالمؤمنین علیه السلام كه این فقرات را عرضه می‌دارد، چه احساسی دارد؟ چه احساسی دارد؟ ما باید بیاییم یك خرده خودمان را نزدیك كنیم. حال امیرالمؤمنین را، حال آن حضرت را، آن فهم و شعور و ادراك آن حضرت را، آن موقعیت آن حضرت را در قبال پروردگار، تا آن مقداری كه فهم ما اقتضا می‌كند ... خب این را كه فقط بزرگان می‌فهمند، ما كه نمی‌فهمیم، اما ما هم به‌

 اندازه خودمان یك حركتی بكنیم. تصور نكنیم كه خب مناجات شعبانیه خیلی خوب است گفته‌اند بخوان ما هم می‌خوانیم. این فایده‌ای ندارد، یعنی فایده دارد ولی كم است. فایده دارد ولی فایده‌اش كم است. بیاییم خودمان را در جایگاه امیرالمؤمنین قرار بدهیم، آن فهم و ادراكی كه الان او دارد و با آن فهم و شعور و ادراك و معرفت و اطلاع بر مقام عزّ و كبریائیت حق، با همه این‌ها و از آن طرف ناچیزی و ذلّت و بی‌چیزی و خالی بودن دست ...

 وقتی كه امیرالمؤمنین بالای قبر سلمان با انگشت روی خاك می‌نویسد:

وفدت علی الكریم بغیر زاد \*\*\* من الحسنات و القلب السلیم‌

و حمل الزاد أقبح كلّ شی‌ء \*\*\* اذا كان الوفود علی الكریم‌

 من وفود كردم، وارد شدم، داخل شدم، وارد شدم بر كریم و بزرگواری در حالتی كه هیچ‌چیزی از زاد و توشه در دست ندارم. دستِ خالی، خالی خالی. خالی خالی.

 من فكر می‌كردم این عبارت امیرالمؤمنین چیست آخر؟ آدم نمی‌فهمد. می‌دانید چرا نمی‌فهمد؟ چون ما آنقدر از حقایق دور هستیم كه نمی‌دانیم آیا امیرالمؤمنین در این‌جا واقعا می‌خواسته شوخی كند؟ خب در رابطه با سلمان روایات داریم كه منّا اهل‌البیت، او به ده درجه ایمان رسیده، چه و چه ... خب سلمان كم نبوده است، ملحق شده بود، تمام شده بود، كم نبود سلمان مسئله‌اش.

 من وارد شدم بر یك كریم، بدون زاد و بدون توشه و بدون ذخیره! و بدون بار و بنه، وارد بر كسی شدم در حالی كه هیچ چیزی دستم نیست مِن الحسنات و القلب السلیم، نه حسناتی دارم، نه قلب سلیمی. و حمل الزاد أقبح كلّ شی‌ء. بعد حضرت خودشان جواب می‌دهند، می‌گویند كه نه، اتفاقا كار بدی هم نكرده‌ام، خیلی هم كار خوبی كرده‌ام! آخر كسی كه منزل بزرگی می‌رود برمی‌دارد غذایش را با خودش می‌برد؟ آیا به آن بزرگ برنمی‌خورد؟ نمی‌گوید آخر مرتیكه اگر تو اینجا دعوت داری چرا ناهارت را برداشته‌ای آورده‌ای؟ تو كه دعوت داری چرا زنبیلت را برداشته‌ای آورده‌ای این‌جا؟

 خب برمی‌خورد دیگر!

 حضرت می‌فرماید اتفاقا خیلی هم كار خوبی این سلمان كرده كه چیزی دستش نیست.

 اگر چیزی دستش بود، به خدا می‌گفت خدایا آمدم پیشت نگاه كن! این هم عبادات من، كارهای خیر من، انفاق‌های من، خیرات و مبرات من ...

 خدا رحمت كند! یك شخص صالحی، یك عبد صالحی بود ... حالا اسم نمی‌برم. بنده هم خب با ایشان ارتباطی داشتم.

 یك شب من منزلش بودم. گفتند فلانی من در عمرم فقط یك كار كرده‌ام، یك كار كرده‌ام كه آن را موقع رفتن به خدا عرضه بدارم. و آن این بود كه شش ماه شب‌ها را تا به صبح بیدار بودم، شش ماه تمام! و صبح را

 هم تا شب روزه بودم. گفتم خدایا من از تمام عمرم، این یك كار را كرده‌ام كه خلاصه بیاورم و عرضه كنم.

 همان‌جا [با خودم‌] گفتم الهی شكر كه من این یك كار را هم نكرده‌ام! در دلم گفتم الهی من این یك كار را هم نكرده‌ام!

 پارسال بود، بله همین ایام و یا قبل از این‌ها ... این الآن یادم آمد.

 بله، این قضیه فوت والده كه پیش آمده بود، خب بنده در همان بیمارستان بودم، منتظر بودیم كه ایشان را ببرند برای عمل و دیگر مشخص هم بود كه خلاصه قضیه به كجا می‌رسد، دیگر تقریبا می‌شود گفت مسئله واضح بود.

 ما نشسته بودیم كنار، من داشتم به این كلام امیرالمؤمنین علیه السلام فكر می‌كردم، آخر این چطور می‌شود؟ وفدت علی الكریم ... خیلی عجیب بود، نمی‌دانم چرا این یك دفعه به نظرم آمد؟!

 كه حضرت این را در روی قبر سلمان با انگشت‌شان می‌نویسند، یعنی از زبان سلمان می‌فرمایند كه خلاصه سلمان یك همچنین حالی دارد، یك همچنین كیفیتی دارد، یك همچنین موقعیتی دارد كه هیچی دستش نیست، دارد می‌رود سمت خدا ... این سلمانی كه الان ما هزار و یك كرامت و معجزه برایش می‌شماریم ها! ولی وقتی پای واقعیت می‌آید جلو، پای حقیقت می‌آید جلو، پای وفود به مقام عزّ ربوبی می‌آید جلو، نه پای كارهایی كه در دنیا انجام می‌شود، خیلی فرق می‌كند.

 یك وقتی سلمان می‌آید با آدم می‌گیرد می‌نشیند صحبت می‌كند، یك وقتی سلمان می‌خواهد كنار خدا قرار بگیرد، این دو مقام است، این دو موقعیت است.

 بله می‌خواهد در میان ما باشد، دیگر هر كاری كه تصور می‌شود انجام می‌دهد. هر چه شما تصور كنید. بگویید ماه را نصف كن، می‌كند. مثل آب خوردن برایتان یك اشاره می‌كند، ماه دو نصف می‌شود. بگویید خورشید را نگه دارد، نگه می‌دارد. تمام این‌ها واقعیت دارد ها! اغراق نمی‌كنم. اصلا برای این‌ها موجب وهن است! وهن است! این مسائل ... مرده زنده كن، می‌كند! مس را طلا كن، می‌كند. هرچه شما بگویید!

 ولی همین سلمان كه می‌خواهد برود در كنار خدا قرار بگیرد، می‌بینید هیچی نیست! هیچی نیست!

 من در همان اورژانس كناری نشسته بودم روی صندلی، چند تا از دوستان و رفقا هم بودند، منتظر بودیم تا بیایند و به قضیه رسیدگی كنند.

 این شعر یك مرتبه به نظرم آمد، و راجع به آن همین‌طور فكرم مشغول بود، كه این چطور می‌شود انسان به یك همچنین مسئله‌ای برسد؟

 یك مرتبه دیدم كه آمدند. آن افرادی كه باید بیایند آمدند، والده خدا رحمتش كند ایشان هم این اواخر حالش خیلی تغییر پیدا كرده بود، و به من می‌گفت مسائلش را و من می‌دیدم كه مثل این‌كه یك خبرهایی هست!

 آمدند و ایشان را بردند. همین كه ایشان را آمدند در آسانسور ببرند، یك مرتبه دیدم من به جای ایشان‌

 خوابیده‌ام!

 من رفته‌ام و به جای ایشان قرار گرفته‌ام و دارند من را می‌برند بالا. یعنی به جای این‌كه ایشان را ببرند، دیدم كه من را دارند می‌برند.

 یك‌دفعه گفتم كه عجب! پس قرار است كه ما خلاصه برویم زیر چاقو و عمل و ... خیلی خب! قرار است برویم برویم! برویم ببینیم چه می‌شود. این هم بد نیست! تا حالا نرفته‌ایم ببینیم. برویم این دوره را هم بگذرانیم.

 بعد دیدیم نه، این جور نیست! بعدش دیگر یك چیز دیگری است! دیگر برگشتی نیست! دیگر برگشتی نیست!

 تا دیدم برگشتی نیست، گفتم: چه شد؟! نگاه كردم، دیدم تمام رفیق‌ها و دوست‌ها و صدیق‌ها همه رفتند كنار!

 همه در یك طرف ایستادند! نگاه به آن‌ها كردم، دیدم كه عجب! این‌ها همه یك طرف كنار قرار گرفته‌اند و من انگار هیچ رفیقی در این دنیا نداشته‌ام!

 نگاه به قوم و خویش‌ها كردم، به فامیل كردم، نگاه كردم دیدم همه آن‌ها هم صفشان را تشكیل دادند. البته خب خیلی‌هایشان خیلی وقت است این را جلو انداخته‌اند و كار ما را راحت كردند!

 خب این صف را خلاصه درست كردند و برای خودشان ...

 عجب!

 نگاه به آشنایان كردم، این همه ما در این مدت آشنا داشتیم، این همه ما در این مدت .... دیدیم همه این‌ها هم یك كنار ایستاده‌اند.

 نگاه به كارهایم كردم، خب كارها و مسائل و این‌ها، دیدم همه این‌ها اصلا با من نیست! هركدام رفت در جای خودش! و هركدام رفت در عالم خودش! و هركدام رفت در آن موقعیت خودش! هیچی با خودم نیست! خودم با خودم هستم!

 یك‌دفعه مرا وحشت گرفت، عجب! پس الآن با چه حالی و با چه موقعیتی من دارم می‌روم به ملاقات خدا؟ این خدایی كه در همه این مدت ما او را در كنار خودمان می‌دیدیم، ما با او راز و نیاز می‌كردیم، دوستش داشتیم، با او حرف می‌زدیم، با او درد دل می‌كردیم، ... پس كو؟ چه دارم ببرم؟ چه چیزی را دارم كه عرضه كنم؟ دیدم هیچ! صفر! صفر! راحت! یك نیم هم پای پرونده‌مان ننوشته‌اند!

 همین! در همین وضعیت یك مرتبه دیدم عجب! یك چیزی در من هست! آن هم خیلی قوی است! آن امید به رحمت خداست!

 همان خدائیت خدا! همان رحمت خدا! دیدم این را دارم ... و دیدم كه فقط همین همراهم هست. نماز،

 دیدم همراهم نیست، روزه‌هایی كه گرفتم همراهم نیست، مسائل و اشتغالات و این مطالب و فلان و این‌ها ... فقط و فقط تنها چیزی كه دیدم همراهم هست و آن از من جدا نشد، و آن را نتوانست كسی كنار قرار بدهد، دیدم همین امید به رحمت خدا و خدائیت خداست! دیدم به به! این یك چیزی است كه به خود خدا می‌توانم نشان بدهم بگویم حواست باشد این را داریم! این را نمی‌توانی دیگر كاری بكنی! هر كاری بكنی این یكی ....

 یك مرتبه حالت شعف عجیبی [پیدا كردم‌] گفتم پس چرا زودتر این قضیه انجام نمی‌شود؟ حالا كه اینطور است چرا زودتر انجام نمی‌شود؟

 خب ولی یك مرتبه صحنه برگشت و صحنه‌های بعدی این نمایش، قسمت‌های بعدی ...

 آن‌جا فهمیدم عجیب! این كه حضرت می‌نویسد در این‌جا وفدت علی الكریم، درست است! واقع همین است!

 مگر سلمان می‌تواند نماز شب‌هایش را بردارد ببرد به خدا عرضه كند؟ مگر سلمان می‌تواند آن علم و آن قدرت و آن مقام و موقعیتش را: خدایا ببین من چه موقعیتی دارم! چه مقامی دارم!

 اصلا مگر به مُخیله سلمان خطور می‌كند؟ مگر خطور می‌كند؟ مگر اصلا به مخیله سلمان به یك طرفة العینی می‌آید كه من سال‌های سال در طلب او بودم؟

 خب چون سلمان هم عمرش خیلی زیاد بود، خیلی زیاد نقل می‌كنند، مختلف هم نقل می‌كنند. سالهای سال من دنبال بودم، از این صومعه به این صومعه از این راهب به آن راهب تا رسیدم و فلان و بعد هم این مسائل.

 اصلا مگر خطور می‌كند؟ اصلا مگر خطور می‌كند من آن كسی هستم كه صاحب اسرار شریعت هستم، صاحب اسرار طریقت هستم، صاحب سرّ هستم، منّا اهل‌البیت هستم ... این‌ها را ببرم به خدا نشان بدهم، این‌ها را ببرم عرضه بدارم؟ اصلا و ابدا! این‌ها مربوط به ماست. پس امیرالمؤمنین علیه السلام درست نوشت! صحیح نوشت. چرا؟ چون دارد سلمان به خدا وفود می‌كند! چون دارد به خدا وفود می‌كند باید آن چیزی را هم كه عرضه می‌دارد، آن مكتوبی را كه در این‌جا باید آن مكتوب را به آن توجه كند، آن همان چیزی باشد كه مناسبت با این مقام و مناسبت با این داشته باشد. خب این‌ها واقعیت است دیگر.

 الهى هب لى كمال الإنقطاع اليك.

 خدایا كمال انقطاع را نصیب من كن. یعنی من از همه چیز ببُرم، فكرم، عقلم، نفسم، تعلقاتم، همه این‌ها قطع بشود و فقط یك تعلق بماند و آن تعلق رسیدن به توست.

 انقطع الیه، یعنی به آن رسید، از همه جا بُرید و به این نقطه وصل شد. این را می‌گویند انقطاع. انقطع الیه.

 الهى هب لى كمال الإنقطاع اليك.

 خدایا این اتصال به تو و انقطاع از خلق، این را نصیب من كن. به من بچشان.

 خیلی عجیب است ها! انسان وقتی یك همچنین حالاتی به او دست می‌دهد، البته حالا یك ذره‌ای! كجا آن چه را كه بزرگان ادراك می‌كرده‌اند ما می‌فهمیم تازه می‌فهمد عجب! تازه كلمات بزرگان را یك مقداری بفهمی نفهمی، همچین یك‌خرده می‌تواند تجزیه و تحلیل كند. تازه دعای ابی‌حمزه حضرت سجّاد را می‌تواند یك مقداری رویش فكر كند. تازه مناجات شعبانیه را یك مقداری می‌تواند رویش تأمل كند. تازه دعای عرفه حضرت سیدالشهداء را می‌تواند بخواند. ببیند حضرت كه این دعا را می‌خواند و گریه می‌كرد مثل ابر بهار، برای چه بوده؟ آیا این گریه‌ها همه مصنوعی بوده؟! بله؟! یا می‌خواستند به ما یاد بدهند؟! برای چه بوده؟ كه همین‌طور حضرت می‌خواند و متحول می‌شود و منقلب می‌شود.

 الهى هب لى كمال الإنقطاع اليك. خدایا كمال انقطاع را به من ببخش، كه این خودش هم بخشش از ناحیه توست و من به واسطه فیض این بخشش است كه می‌توانم به تو منقطع بشوم.

 وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك.

 چشم دل ما را به واسطه آن روشنایی دیدار تو باز كن! وقتی كه این نظر به تو می‌كند، این چشم دل ما باز بشود، وقتی كه دارد نگاه می‌كند، و تو را فقط می‌بیند و تو را مؤثر می‌بیند، و تو را همه چیز می‌بیند و تو را همه مسبب‌الأسباب می‌بیند و همه عالم را از وجود تو می‌بیند و تو را در همه امور ساری و جاری می‌بیند.

 اگر ما كمی به این مسائل معرفت داشتیم چه می‌شد قضایا؟ چه می‌شد قضایا؟ آن وقت این حرفها را می‌زدیم؟ این كارها را می‌كردیم؟

 آیا ما یكی از این حرفها را دیده‌ایم كه بزرگان بزنند؟! همین حرف‌هایی كه همه جا هست و همه جا مثل نقل و نبات می‌زنند؟!

 وأنر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك. حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعز قدسك.

 تا این‌كه نه تنها از حجاب‌های كثرت و مردم ظلمانی و عالم دنی و دنیا و شهوات و هواها و هوس‌ها، این‌ها كه هیچ! اصلا راجع به این‌ها صحبت نمی‌كنیم، از عوالم نورانی بگذریم، از عوالم معنا رد بشویم. تخرق ابصار القلوب حجب النور! حجاب‌های نور، عوالم و كثراتی كه مربوط به عوالم ربوبی است، مربوط به حقائق عالم ربوبی است، در آن‌جا متوقف نشویم، نعمات تو را كه در آن عوالم می‌بینیم نایستیم، از ماسوای تو كه آن‌ها ظهور آثار جمال و جلال تو هستند، از آن هم بگذریم.

 مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه یك وقت می‌فرمودند: مرحوم آقا می‌فرمودند از قول ایشان آسیدمحمد حسین! گاهی از اوقات اتفاق می‌افتد برای من كه مرا از عوالمی عبور می‌دهند كه تا بخواهم ببینم در آن عوالم چه گذشته است، می‌بینم عوالم دیگری را رد كرده‌ام! تا می‌خواهم ببینم كه در آن عالم چه خبر

 بوده؟ چه مسائلی بوده ...؟

 می‌دانید چه مسائلی؟ همین‌قدر بگویم نسبت یكی از آن عوالم به این عالم ماده با تمام [بزرگی‌] كه دارد، نسبت قطره به دریاست.

 دیگر چه بگویم؟

 نسبت یكی از آن‌ها به آن‌چه كه ما در این عالم حس می‌كنیم نسبت یك قطره است به دریا. آن عالم هم هم همین‌طور به نسبت عالم بالاتر خود.

 تا بخواهم ببینم در آن‌ها چه بوده، می‌بینم كه مرا از یك عوالم دیگری عبور دادند و عالم قبلی اصلا رفت! و من رد شدم!

 این‌ها حجاب‌های نورانی است. حجاب است، باید رد بشود، و نباید بماند.

 همه این‌ها در نفس قرار دارد، و بعدا یكی یكی می‌آید سراغش، فعلا باید رد بشود.

 از آثار جمال پروردگار باید رد بشود، از نعمت‌های عوالم دیگر كه عوالم مثال و ملكوت و این‌ها است، همه باید رد بشود، از خصوصیات جمالیه باید رد بشود.

 یكی از دوستان می‌گفت من داشتم راجع به آثار جمال با خودم فكر می‌كردم كه این جمال پروردگار چه مرتبه‌ای می‌تواند داشته باشد وقتی كه تجلی می‌كند؟ یك مرتبه دیدم كه یك ظهور از آن ظهورهای جمال آمد و بر دلم خورد و از آن حقیقت جمالی كه مشاهده كردم حالتی در نفس و در قلبم پیش آمد كه اگر آن حالت را به تمام اهل كره زمین تقسیم می‌كردند همه آن‌ها مست و حیران می‌شدند!

 می‌گفت یك مرتبه دیدم تمام كره زمین! تمام افراد، مسلمان‌ها، غیر مسلمان‌ها ...، این حالت مرا بخواهند بین آنها تقسیم كنند، همه آن‌ها مست می‌شوند و از خود بی‌خود می‌شوند.

 این‌ها همه چیست؟ حجب‌النور است. از این‌ها باید رد شد. ببینید آن بالا چه خبر است! كه حضرت می‌گوید ما را از این‌ها رد كن! آن‌جا چیست قضیه؟!

 یك روز خدمتتان عرض كردم، در دعای ابوحمزه بود، چه بود؟! یك كسی از همین آشنایان كه هنوز هم در قید حیات است، ایشان برای خود من تعریف می‌كردند در همان زمان سابق، زمان شاه. گفتند كه صبح من رفته بودم در بیمارستان برای دیدن رفیقم كه در بیمارستان بود، همینطور فكر می‌كردم كه انسان خلاصه باید از این چیزها بگذرد، سالك باید از این آثار جمال بگذرد و نگاه نكند، توجه نكند، فكر نكند ... در همین حین می‌گفت یك‌دفعه یك پرستار آمد، نمی‌دانم چه كند، سرم بزند، سرمش را عوض كند ... خب آن موقع هم حجاب درست و حسابی كه نبود. می‌گفت ما چشممان افتاد به این و دیگر محو جمال این و خلاصه هرچه بود نمی‌دانم حالا ... این می‌گفت دیگر فكر و ذكر ما در این مسئله بود و بعد شب سه‌شنبه‌ای بود كه به مسجد رفتیم و مرحوم آقا هم مشغول صحبت بودند.

 بله، در حینی كه نشسته بودم و داشتم به آقا نگاه می‌كردم ولی فكرم در بیمارستان بود، یك‌دفعه آقا كه‌

 داشتند صحبت می‌كردند فرمودند: بله! آقایان می‌گویند ما باید از جمال بگذریم، بابا دست یك زن تو را گیج می‌كند! آخر چی را بگذریم بگذریم بگذریم؟! تو نگاه كردن به یك دست زن ...

 توجه می‌كنید؟ آن وقت می‌گویند بگذریم! این كار هركسی نیست!

 این‌ها چیست؟ این‌ها می‌شود حجب النور. چون آن‌ها حجب النور است دیگر. آن نور مربوط به عوالم ربوبی است.

 آن‌وقت می‌گویند تو كه از یك نگاه كردن آنقدر فكرت مشغول می‌شود چطور می‌توانی از حورالعین بگذری؟ حور العین را چه می‌كنی؟

 یك وقت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند اگر شخصی بدون آمادگی و بدون استعداد خداوند آن جمالش را در قالب حورالعین و امثال ذلك به او بنمایاند، دیگر در دنیا نمی‌تواند زندگی كند و توان گذران دنیا را ندارد. این‌ها را فعلا خدا نشان نمی‌دهد، این‌ها را می‌گذارد برای آن موقع. می‌گوید این‌ها باشد بعدا، فعلا این‌جا را بگذران، این اوضاع دنیا را فعلا بگذران، حالا باشد برای آن‌جا، طلبت باشد.

 اما خب آن‌هایی كه این مطالب را گذراندند، شما همین‌طوری نگاه نكنید حالا یك شخصی دارای یك مقاماتی، یك موقعیتی و خصوصیاتی است، همین‌طوری كه نمی‌شود.

 امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می‌دارد: حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور. این چشم دل ما، این بصیرت ما، این تحمل ما، این سعه وجودی ما را كه تو دادی، بیاید و حجاب‌های نور را پاره كند و كنار بزند و ما را به همان نقطه مقصود و همان غایت منظور، به آن‌جا برساند. ما این‌جا نایستیم، در این‌جا تأمل نكنیم، در این مسائل و علم غیب و مكاشفات و شهودها و مسائل و این‌ها نایستیم. این‌ها را رد كنیم. حتی تخرق ابصار القلوب، این چشم‌های قلب، یعنی همان حالت استعداد و آمادگی كه قلب با آن حالت می‌تواند مشاهده كند، آن را می‌گویند چشم قلب، حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، این حجاب‌های نور را كنار بزند، فتصل الی معدن العظمه، برسند به همان معدن عظمت كه مقام ذات پروردگار است. جایگاه عظمت، همان حقیقت وجود صرف، همان معنای بسیطالحقیقة، همان معنای ذات لایتناهی كه آن معدن است و منشأ است برای همه اسماء كلیه و برای همه صفات كلیه. به آن‌جا امیرالمؤمنین می‌فرماید ما برسیم. حواسمان جمع باشد به این عوالم پایین دل خوش نكنیم!

 وتصير ارواحنا معلقة بعزّ قدسك. و ارواح ما در عز قدس تو همینطور به حال طیران و به حال پرواز دربیاید.

 الهى و الحقنى بنور عزّك الأبهج. خدایا مرا به آن نور عزّ ابهج كه دارای بهاء بیشتر و تشعشع بیشتر است كه بالاترین مرتبه هست، مرا به آن مرتبه ملحق كن. نور مقام عزت یعنی چه؟ یعنی مقام فناء ذات! این را امیرالمؤمنین علیه السلام صریح دارد می‌گوید. آن نوری كه وقتی كه بتابد در مقام عزّت پروردگار، دیگر غیری‌

 را باقی نمی‌گذارد، امیرالمؤمنین عرضه می‌دارد خدایا مرا ببر آن‌جا! كه آن نور عزّت بزند و تمام شراشر وجود ما را قطع كند و تمام آثار وجود ما را از بین ببرد و تمام انانیت‌ها و آثار نفس ما را مضمحل كند و هیچ چیزی از وجود ما حتی همان وجود ثابت ما، آن را هم از بین ببرد. چون در مقام تجلی آن نور عزت دیگر حتی عین ثابت هم باقی نمی‌ماند. یعنی همان نقطه شروع. حتی همان نقطه شروع هر شخص كه همراه با آن خصوصیت و هویت خارجی او نمودار می‌شود، آن هم حتی باقی نمی‌ماند!

 و این یكی از ادله منقوله‌ای است كه دلالت بر فناء ذاتی می‌كند. چون مقام نور عزّت هیچ چیزی را جز ذات پروردگار نمی‌تواند تحمل كند. غیرتش غیر نگذاشت. وقتی غیرت خدا تجلی می‌كند، دیگر غیری باقی نمی‌ماند، پس معلوم می‌شود در این‌جا این‌طور نبوده كه فقط او باشد، غیر او هم بوده.

 الهی و الحقنی ... خیلی عبارت عجیبی است. این عبارت دلالت می‌كند بر این‌كه حضرت فقط و فقط از خدای متعال طلب فنای ذاتی را می‌كند، كه حتی ذات مرا هم باقی نگذار. صفات را كه از بین می‌بری، اسماء را كه از بین می‌بری، خصوصیات آن هویت كه مرا تشكیل می‌دهد، آن منیت مرا، آن مرا، آن را هم كه از بین می‌بری، خود مرا هم از بین ببر.

 والحقنى بنور عزّك الأبهج فأكون لك عارفا!

 حالا چه می‌شود؟ كه عارف به آن حقیقت ذات خودش قرار بدهد.

 پس من اگر در این نور عز ابهج تو وارد نشوم عارف نیستم. به بخشی از آثار تو عارفم. به بخشی از مظاهر تو عارفم. به بخشی از خصوصیات ذات تو عارفم.

 وعن سواك منحرفا، و از سوای تو من بركنار باشم. از هرچیزی كه سوای توست، من بر كنار باشم.

 ومنك خائفاً مراقبا، و همه‌اش در حال خشیت از تو و مراقب با حضور تو، حضور در مقام عزّ تو باشم. این را می‌گویند مراقبت در آن مرتبه. مراقبت در آن نقطه.

 يا ذالجلال و الإكرام.

 این دعای قنوتی بود كه از مناجات شعبانیه است و بزرگان این دعا را می‌خوانند، خیلی خوب است رفقا حفظ كنند و خیلی از دعاهای قنوتشان را با این انجام بدهند.

 ماه شعبان، یكی از خصوصیاتی كه داشته، روز نیمه شعبان است كه روز ولادت حضرت صاحب الأمر عجّل اللَه تعالی فرجه الشریف است و معلوم است كه این روز و آن شب چه شبی است و چه خصوصیاتی دارد. آن شبی است كه مقام ولایت، ولایت حقّه و حی در عالم وجود ظهور ناسوتی پیدا كرده و به واسطه این، آن تجلّی اعظم پروردگار تحقق خارجی پیدا كرده.

 لذا بسیار شب مهمی است، و مرحوم آقا رضوان اللَه علیه همیشه تأكید داشتند كه رفقا یك همچنین شبی را احیاء داشته باشند. و خودشان هم همیشه شب‌های نیمه شعبان را احیاء داشتند و دعای كمیل هم می‌خواندند و رفقا هم خوب است كه این جهت را داشته باشند. حالا یا دسته‌جمعی یا غیر دسته‌جمعی یا در

 منزل، این دیگر بسته به حال و خصوصیت خود افراد هست، به هر كیفیتی كه هر كسی می‌تواند.

 و خوب است كه انسان در ماه شعبان و به خصوص آن روزهای آخر را روزه بگیرد و متصل به ماه رمضان كند.

 راجع به ماه رمضان دیگر هرچه انسان بگوید گمان نمی‌كنم كه بتواند حق ماه مبارك را ادا كرده باشد. رفقا هم می‌دانند راجع به خصوصیت ماه مبارك قبلا مطالبی خدمت رفقا عرض شده، كیفیت سحری، كیفیت افطار، بیدار بودن شب‌های ماه مبارك رمضان، حتّی‌الإمكان، خصوصاً آن دهه سوم را بهتر است كه تا صبح بیدار باشند، و به جایش بعد از ظهر بخوابند، یا قبل از ظهر، چون خیلی نسبت به این مسئله تأكید شده است. بنده به یاد دارم، راجع به احیای به خصوص دهه آخر ماه رمضان چقدر بزرگان تأكید داشتند و خلاصه می‌خواستند این‌طور وانمود كنند كه این ماه رمضان در آن دهه سوم ظهور پیدا می‌كند. یعنی این بیست روز مقدمه برای آن دهه سوم است كه خلاصه آن دشت آدم را در دهه سوم می‌دهند، آن هدیه و خصوصیات در دهه سوم هست. لذا خیلی باید توجه بیشتر كرد، و هرچه انسان بتواند حال خودش را در یك وضعیتی قرار بدهد همانطوری كه عرض كردم از نقطه نظر غذا و مأكولات و این‌ها، كه بتواند بهتر ادراك این روزهای متبرّكه را بكند، این نصیب بیشتری برده.

 و انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند همان روزه و همان حالی كه برای پاكان درگاه خودش نصیب می‌كرد، آن روزه‌های خاص، و خاص‌الخاص، روزه‌ای كه نه تنها امساك از خورد و خوراك، و نه تنها جلوگیری از خواطر نامناسب و ناصالح، بلكه حتّی از انصراف به غیر ذات حق و پروردگار هم [در آن‌جا امساك می‌شود] همان‌طوری كه امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه فرمودند، حتی نسبت به او هم خداوند توفیق بدهد كه از آن توجه به ذات پروردگار در همه امور، امور عادی، امور خیالی، امور مثالی، امور قلبی، امور فكری، در همه این‌ها، آن توجه به ذات پروردگار و انقطاع به سوی او را از دست ندهیم. این می‌شود روزه. آن روزه‌ای كه مربوط به خاص الخاص است، این روزه است.

 نگوییم حالا این مربوط به ما نیست و آن برای اولیاء و بزرگان است نه! ما یك مقدار جرأت هم داشته باشیم! بعید ندانیم! چه اشكال دارد؟ حالا خدا در همه بیست و چهار ساعت نصیبت نكند، دو ثانیه‌اش را هم بكند، باز هم خوب است، سه ثانیه هم از آن حال و هوا قسمت بكند، باز ارزش طلب را دارد كه انسان از خدا طلب كند كه او را در آن حال و هوا قرار بدهد. توجه كردید؟

 انشاءاللَه از آن روزه‌ها خدا قسمت كند. از آن روزه‌هایی كه چه گیر بنده‌های خدا می‌آمد، چه گیر این اولیاء خدا بعدش می‌آمد كه بلند می‌شدند و به عنوان شكرگزاری از آن نعمت و موهبت‌ها به زیارت ائمه و به زیارت اولاد ائمه می‌رفتند؟ شكر گذاری!

 خب این‌ها خیلی عجیب است، شوخی نیست. این‌ها یك كار را از روی عادت انجام نمی‌دادند.

 احساس می‌كردند! گیرشان می‌آمد! گیرشان می‌آمد! می‌رسیدند، و بهره می‌بردند و بعد خلاصه در این وضعیت دیگران را هم دعوت می‌كردند.

 انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند تفضلی بكند و از آن‌چه كه به بزرگان درگاهش و منقطعین به سوی خودش قسمت كرد همه ما را بهره‌مند بگرداند.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد